

جایگاه هویت ملی در ایران

نگاهی به تطور تاریخی، الگوها و سیاست‌های هویت ملی

فرشید دیلمقانی^۱

محمدعلی قاسمی ترکی^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۲

چکیده

هویت ملی ایرانیان به عنوان ما حاصل خودآگاهی نسبت به انباشتی تاریخی از تجربه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، سرزمینی بنام ایران، مانند سایر کشورهای جهان، پدیده‌ای مدرن است که به تدریج بعد از ارتباط ایران با غرب به ویژه بعد از شکست‌های متعدد از روس‌ها و اعزام نخبگان ایرانی و پیدایی مسئله هویت در نزد این افراد، در ایران پدیدار گردید. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکردی تاریخی و بهره‌گیری از ابزار کتابخانه‌ای و اینترنتی به بررسی مسائل هویتی در ایران قبل از ۱۳۲۰ می‌پردازد. فرضیه پژوهش عبارتست از اینکه علی‌رغم کهن بودن تمدن ایران و حس وطن دوستی که در مقیاس‌های مختلف در طول تاریخ در برخی از ایرانیان وجود داشته است اما هویت ملی مانند کشورهای دیگر پدیده‌ای مدرن محسوب می‌شود و در ایران، تاریخ آن به دوران مشروطه بر می‌گردد و آنچه بیش از آن در ایران وجود داشته است، هویت اجتماعی- فرهنگی بوده است. بررسی تطور تاریخی هویت ملی در ایران از زمان مشروطه نشان دهنده مطرح شدن الگوهای هویتی غرب‌گرایانه و باستان‌گرایانه در دوره‌های قبل از ۱۳۲۰ می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: هویت ملی، سیاست‌گذار هویتی، ایران، اسلام، ناسیونالیسم، روشنفکر.

^۱ دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه بین‌المللی امام رضا (ع) dilmaqanif@gmail.com

^۲ استادیار دانشگاه بوعلی سینا همدان

مقدمه

شاید بتوان طرح سوال کیستی و چیستی فرد را به دوران اولیه زندگی انسان‌ها مرتبط دانست و اما این کیستی و چیستی در قبال من هر فرد طرح شده است. در این میان آنچه که در قرون اخیر و با پیدایش دولت- ملت‌های امروزی منتج از پیمان وستفالی ۱۶۴۸، از اهمیت بسزایی برخوردار گشت، هویت در سطح ملی است که بالاترین سطح هویتی در درون مرزهای یک کشور به شمار می‌آید. علت این امر را نیز می‌توان پیدایش دولت‌های مدرنی دانست که برای تحقق حاکمیت واقعی بر محیط سرزمینی خود، ناچار شدند با حذف روابط سنتی مردم و سایر نهادها با حکومت و از طریق مفهوم شهروندی، حاکمیت خود را از لحاظ زمانی و مکانی تداوم بخشند. این امر به خودی خود باعث گردید ملت‌سازی یا ایجاد هویت ملی در زمره اختیارات و مسئولیت‌های دولت مدرن قرار گیرد که برای مردم و حکومت‌ها آثار و تبعات گوناگونی داشت. با آغاز دولت مدرن، ایده یک دولت و یک فرهنگ و لذا یک ملت، اصلی اساسی در دولت‌سازی شد. با گسترش دولت در قرن نوزدهم، دولت‌سازان کوشیدند حس مشترکی از هویت ملی که وفاداری اجتماعات پراکنده را به دولت و نهادهای آن تضمین می‌کرد، ایجاد کنند. در این دوره، دولت‌سازان^۱ تلاش کردند حس مشترکی از هویت ملی به‌وجود آورند تا اجتماعات از هم مجزای قبلی را به هم پیوند دهد و نسبت به دولت و نهادهایش وفادار سازد. به عبارت دیگر، آفرینش حس هویت ملی برای حکمرانان سیاسی منافع بسیاری دربرداشت؛ می‌توانست آنها را در تحکیم حکومت مساعدت نماید؛ با گرایش به سمت انشعاب و چندپارگی مقابله کند و پشتیبانی از ارتش و اهداف دیگر را برانگیزد؛ نوعی انسجام در جامعه پدید آورد؛ وفاداری به دولت را تقویت کند؛ نوعی حس مشترک در جامعه پدید آورد و در برابر دیگر دولت‌ها، مرزبندی هویتی ایجاد کند و مشروعیت دولت را افزایش دهد.^۱ بنابراین دولت نه تنها در ایجاد هویت ملی موثر بود، بلکه در مشروعیت دادن به خود و تضمین تسلط بر جامعه اهمیت بسزایی پیدا کرد. در این راستا نخبگان حاکم به سیاستگذاری در جهت مسلط کردن یک قرائت یا یک هویت ملی خاص که با چارچوب‌های کلی نظام سیاسی و ایدئولوژی آن هماهنگ باشد، اقدام نمودند. این روند با چندین دهه و قرن تاخیر در کشورهای در حال توسعه رخ داد.

^۱ - State-Builders

در ایران نیز بحث هویت ملی در معنای مدرن آن بحثی جدید محسوب می‌شود که سابقه آن را میتوان در شکست ایران از روس‌ها و پیامدهای ناشی از آن یافت. در ادبیات مدرنیزاسیون و توسعه‌ای که در این دوران شکل گرفت، دولت-ملت‌سازی و مدرن شدن همه جانبه از ضرورت‌های جبران عقب‌ماندگی ایران نسبت به غرب و حتی همسایگان تلقی شد. آنچه که در ایران بارز است و تاحدی ایران را از روندی که در گفتمان هویت ملی در غرب طی شد، متمایز می‌کند این است که گفتمان هویت ملی با توجه به ضعف ساختارهای حکومتی و سنتی بودن جامعه، گفتمانی وارداتی بود که بواسطه روشنفکرانی وارد جامعه ایران شد که برای تحصیل علوم به غرب اعزام شده بودند. به عبارتی جریان هویت‌سازی ملی در ایران معاصر، همواره مبتنی بر جریان‌ات فکری، ادبی قشر روشنفکر است که در تولید این گفتمان در سطح عموم مردم و نیز انتقال و استقرار آن در سطح حاکمیت سیاسی تلاش کرده‌اند.

روشنفکران این دوره معتقد بودند ایران برای طی روند مدرنیزاسیون باید بحران‌های مختلفی را مدیریت کرده و پشت سر بگذارند و بحران گذر از هویت‌های فروملی به ملی، یکی از این بحران‌های اساسی می‌باشد. لذا بخشی از برنامه‌ریزی‌های توسعه و نیز استراتژی‌های کلان مملکت‌داری در ایران، لاجرم باید به مقوله ایجاد هویت ملی معطوف می‌شد.^۲ در این راستا، گاه به دلیل آماده نبودن جامعه برای گفتمان وارداتی هویتی ملی، این بحث در سطح روشنفکران و توصیفات و تجویزات آنها باقی می‌ماند و به عرصه عمل راه نمی‌یافت، مانند دوران مشروطه. و گاهی روشنفکران به همکاری با نخبگان حکومتی می‌پردازند و به اعمال سیاست‌های هویتی مدنظر خود در قالب اقدامات رضاشاه، پرداخته و هویت‌های دلخواه خویش را در جامعه مسلط کرده و آن را به منبع اصلی تعریف هویت برای شهروندان تبدیل کنند. ابزارها یا شاخص‌های سیاست‌های هویتی را می‌توان در حوزه‌هایی نظیر سیاست‌های رسانه‌ای، قومی، شهروندی، تاریخ‌نگاری رسمی و تدوین کتب درسی مشاهده کرد. این حوزه‌ها مهم‌ترین حوزه‌هایی هستند که نخبگان فکری و ابزاری بهره‌گیری از آنها می‌کوشند هویت موردنظر خود را در جامعه مسلط کنند. البته سیاست‌های مذکور واکنش‌هایی را در جامعه بویژه از سوی اقوام و اقلیت‌های دیگر به دنبال داشته که این واکنشها به تغییر و گاه به تعدیل سیاست‌های اولیه منجر می‌شد و تبعاتی را برای ایران در پی داشت.

مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و بهره گیری از رویکردی تاریخی - جامعه شناختی و استفاده از ابزار کتابخانه ای و اینترنتی به بررسی سیر تطورات سیاستگذاریهای هویتی در ایران بویژه در سالهای قبل از ۱۳۲۰ می پردازد.

چارچوب مفهومی و نظری

مفهوم هویت:

هویت^۱ ریشه در زبان لاتین دارد و از Identitas که از Idem یعنی «مشابه و یکسان» ریشه می گیرد. این واژه در یک معنا به ویژگی یکتایی و فردیت، یعنی تفاوت های اساسی که یک شخص را از همه کسان دیگر به واسطه هویت "خودش" متمایز می کند، اشاره دارد و در معنای دیگر به ویژگی همسانی که در آن اشخاص می توانند به هم پیوسته باشند و یا از طریق گروه یا مقولات براساس صور مشترک برجسته ای، نظیر ویژگی های قومی و ... به دیگران بیوندند، دلالت دارد^۲ وجود این تشابه و تمایز به تنهایی راهگشا نیست، چرا که بدون توان شناختن این شباهتها و تفاوتها هویت معنا نمی یابد. پس فعل شناسایی به ضرورت لازمه هویت است. اما این شناسایی خود فردی و جمعی در خلاء صورت نمی گیرد در رابطه و تعامل با دیگری و دیگران شکل می گیرد و این به معنی اجتماعی بودن هویت انسانی است به عبارت دقیقتر هویت مجموعه ای از اطلاعات بنیادین و ذاتی نیست که مستقل از اجتماع وجود داشته باشند بلکه در فرآیند ارتباط با اجتماع کسب می شود. در این ارتباط جنکیز معتقد است اگر هویت شرط ضروری حیات اجتماعی است عکس آن نیز صادق است؛ یعنی فردی که در خویشتن تجسم یافته است، جدا از سپهر اجتماعی دیگر معنادار نیست افراد یگانه و متفاوتند اما خویشتن آنها بطور کامل در اجتماع ساخته می شود؛ یعنی در فرآیندهای اجتماعی شدن اولیه و متعاقب آن در فرآیند جاری تعامل اجتماعی که در چارچوب آنها افراد در طول عمرشان خود و دیگران را باز تعریف می کنند.^۴ بطور کلی می توان گفت هویت پاسخ به کیستی و چیستی فرد است که در سطح فردی براساس ویژگیهای اکتسابی و ذاتی فردی^۵ و در سطح جمعی براساس اشتراکات متمایز با دیگری و دیگران و احساس تعلق و تعهد به این اشتراکات که در فرآیند تعامل و ارتباط اجتماعی شکل می گیرد، تعریف می شود.

^۱ - Identity

هویت ملی^۱ بعنوان فراگیرترین سطح هویت در تمامی نظام‌های اجتماعی، تقریباً آخرین هویت اکتسابی است که توسط فرد طی فرآیندی جامعه‌پذیری از طریق خانواده، مدرسه و رسانه کسب می‌شود^۶ در سطح هویت جمعی که هویت ملی بالاترین سطح آن است فرد برای مشخص شدن هویت ملی خود ناچار است به سوالاتی از قبیل که بوده؟ کجا بوده؟ چه بوده؟ و چه هست؟ متعلق به کدام قوم و نژاد و تیره است؟ خواستگاه اصلی و دائمی‌اش کجاست؟ به چه جامعه و ارزش‌هایی تعلق دارد؟ و صاحب چه فرهنگ و تمدنی است؟ پاسخ دهد؛ به عبارت دقیقتر در تعریف هویت ملی سه نکته اساسی باید مورد توجه قرار گیرد:

نکته اول: تاکید بر مولفه‌ها و عناصر چندگانه هویت ملی در ابعاد جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی.

نکته دوم: تاکید بر آگاهی افراد از بنیادهای مشترک ملی یا احساس تعلق نسبت به آنها و تعهد در برابر آنها و پاسخ به کیستی و چیستی خود در ارتباط با آنها در بعد ذهنی.

نکته سوم: وجود بحران در آگاهی افراد و احساس تعلق افراد نسبت به مولفه‌های هویت ملی^۷. بر همین اساس ارنست رنان در تعریف هویت ملی معتقد است دو مقوله آن را می‌سازد؛ یکی از تاریخ می‌آید و آن داشتن میراث غنی است و دیگری به امروز وابسته است آن وجود آگاهی و اجماع مبنی بر اینکه افراد جامعه مصمم هستند به زندگی خود به عنوان کلیت واحد ادامه دهند و ارزش‌های به ارث برده را تداوم بخشند.^۸ با استناد به نکات مذکور می‌توان هویت ملی را فرآیند آگاهی مردمان یک کشور از اشتراک در سرزمین، خاستگاه، میراث فرهنگی و اجتماعی، تاریخی، سیاسی و زبانی و احساس تعلق خاطر و دلبستگی نسبت به این اشتراکات حمایت از مولفه‌های مشترک چه به صورت بازتولید و تفسیر آن در زمان حاضر و چه به صورت آمادگی فداکاری در راه آن، تعریف نمود. براساس تعریف مذکور مهمترین ابعاد هویت ملی عبارتند از: تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، میراث فرهنگی، زبانی و ادبی، اجتماعی و دینی. هر کدام از ابعاد مذکور بسته به بافت و زمینه اجتماعی، سیاسی و تاریخی یک ملت از اهمیت کمتر یا بیشتری برخوردار است. حتی گاه ممکن است در بعضی از جوامع یکی از

^۱ National identity.

ابعاد مذکور در تعریف هویت ملی تاثیر نداشته باشد یا با تغییر حکومت‌ها در یک کشور از اهمیت یک عامل کاسته و یک بعد دیگر به عنوان ستون اصلی هویت ملی در نظر گرفته شود.

هویت ملی در ایران

در دهه اخیر هویت به یکی از کلیدواژه‌های تحقیقات و پژوهش‌های نظری و کاربردی در جامعه علمی ایران تبدیل شده است که علت این امر را می‌توان در تسریع روند جهانی شدن و تبعات ناشی از آن از جمله بحث‌های تهاجم فرهنگی، بحران هویت، هویت‌های قومی و مذهبی، هویت‌های تکواریه و... دانست که بر هویت ملی به تبع آن وحدت ملی و سرزمینی ایران تاثیرگذار بوده است. بر این اساس در این بخش بررسی دو نکته ذیل ضروری است؛ نکته اول، بررسی منشاء و نحوه شکل‌گیری و فرآیند تکوین هویت ملی ایرانی با هدف، تبیین و تشریح عوامل، زمینه‌ها، شرایط و مناسباتی است که بر شکل‌گیری هویت ملی در ایران در طول تاریخ از باستان تا دوران معاصر به ویژه دوره پهلوی اول و دوم تاثیرگذار بوده‌اند. دومین مسأله آن است که وقتی از ملیت، ملی یا هویت ملی در ایران (به عنوان یک پایه هویت جمعی ایرانیان) سخن می‌گوییم، منظور چیست و چه عناصر و ابعاد و مولفه‌هایی را شامل می‌شود. بدین منظور و از آنجایی که سنجش هویت ملی نمی‌تواند بدون توجه به ادبیات موجود و بررسی‌های انجام شده باشد، مراجعه به این ادبیات ضروری و لازم است.

رویکردهای تاریخی به هویت ملی ایرانیان

در خصوص منشاء هویت ملی در ایران نظریات مختلفی از سوی اندیشمندان داخلی و خارجی مطرح شده است که بطور کلی در قالب سه رویکرد به بررسی آن خواهیم پرداخت:

الف- پست مدرن‌ها، ابزارگرایان و قومگرایان:

عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند هویت ملی در ایران پدیده‌ای متأخر و متأثر از دنیای غرب است که در نهضت مشروطه نمود عینی پیدا کرد. براساس آرای متفکرانی که هویت ملی را مفهومی متأخر و جدید می‌پندارند، هویت ملی محصول تلاش آگاهانه یک طبقه سیاسی برای ایجاد ابزاری است که ابقای قدرت و اعمال حاکمیت را تسهیل می‌کند. مرتضی مردی‌ها، حسین بشیریه، داریوش آشوری و صادق زیبا کلام در زمره این دسته از صاحب‌نظران قرار دارند که معتقدند در ایران، هویت ملی پس از دوران مشروطه پدید آمده است.^۹ اریک هابسام نیز ضمن تأیید مدرن بودن هویت ملی معتقد است

ملت‌ها، دولت‌های ملی و ایده ناسیونالیسم را پدید نمی‌آورند بلکه دولت ملی با آرمان‌های ناسیونالیستی است که سرچشمهٔ پیدایش ملت‌ها در عصر جدید می‌شود. البته هابسام از ایران، چین و ویتنام بعنوان ملل تاریخی یاد می‌کند و از شبه ناسیونالیسم ابتدایی که بر هویت قومی-مذهبی در دوره ایران قبل و بعد اسلام، استوار بوده است تاکید می‌نماید.^{۱۰} بنا به آنچه ذکر شد می‌توان گفت هابسام ضمن آنکه هویت ملی تاریخی (باستانی) را برای ایران و سایر ملل رد می‌کند اما از وجود یک شبه ناسیونالیسم ابتدایی بر مبنای هویت قومی- مذهبی در ایران معتقد بوده است.

ب- دیرینه‌گرایان، باستان‌گرایان و شونیست‌ها:

دیرینه‌گرایان، باستان‌گرایان و شونیست‌ها معتقدند اگرچه مفهوم هویت ملی در غرب پس از پیدایش دولت‌ملت‌های اروپایی در قرن نوزدهم میلادی پدید آمد، اما این موضوع در خصوص کشورهایی همچون ایران، چین، هند و... که از قدمت تاریخی گسترده‌ای برخوردارند، صدق نمی‌کند. زیرا این تمدن‌ها از ابتدا بر یک آگاهی ذهنی از خود و دیگران قوام یافته و موجودیت خویش را براساس این خودآگاهی ذهنی شکل داده‌اند؛ به طوری که یونانیان غیر یونانیان را بربر و ایرانیان نیز غیر ایرانیان را انیران می‌نامیدند. از جمله این افراد می‌توان به تیرداد بنکدار و حمید احمدی اشاره نمود.^{۱۱} در این مورد حمید احمدی یکی از پژوهشگران حوزه هویت در ابعاد ملی و قومی معتقد است پدیده‌هایی چون ملت و احساسات تعلق به یک جامعه دارای میراث سیاسی، فرهنگی و تاریخی خاص ریشه کهن دارد، اما ناسیونالیسم به مفهوم امروزی آن و همه ویژگی‌های امروزی مورد نظرش، پدیده‌ای است جدید^{۱۲} وی برای تأیید نظر خود از نظر آنتونی اسمیت^۱ استفاده می‌نماید که از ایران، چین، یونان و هند به عنوان ملت‌های ماقبل مدرن یاد می‌کند؛ همچنین مراجعه به متون کهن تاریخی و آثار ادبی خارجی و داخلی در مورد ایران یکی از راهکارهای تأیید نظر خود می‌داند.

از نظر پژوهش حاضر، چند ایراد به استدلال او وارد است؛ اول اینکه یکی از ایرادات مدرنیست‌ها و جریان‌های قومی نه انکار تاریخ و تمدن ایران، بلکه انکار موجودیتی سیاسی با نام مشخص ایران است، اما درباره آثار تاریخی و ادبی دیگر که به آن استناد می‌نماید، ظاهراً از آوردن مصداق عینی کاربرد واژه ایران در آثار مذکور ناتوان بوده است. حتی می‌توان آوردن بعضی از این آثار را در رد ادعای خود نویسنده دانست؛ مثلاً در عناوین هیچکدام از کتاب‌های مذکور اسمی از ایران نبرده شده و

^۱- Anthony Smith.

از آن به عنوان عجم و فارس نام برده شده که هرچند نشان دهنده بخشی از هویت ایرانی می‌باشد اما این به هیچ عنوان به معنای هویت ملی ایرانی نیست. این کتاب‌های تاریخی که به بررسی تاریخ ایران پرداخته‌اند، از سلسله‌ها یاد می‌کردند مانند هخامنشیان، ساسانیان، اشکانیان و... نه از موجودیتی بنام ایران. همچنین نگارش آثار تاریخی و ادبی نویسندگان ایرانی به زبان عربی، نمی‌تواند نشان از هویت ملی آنان باشد که زبان فارسی را به عنوان ستون هویت ملی نادیده گرفته‌اند. البته وجود کلمه ایران در آثار نظامی گنجوی و فردوسی و برخی دیگر از شعرا و نویسندگان و احساس تعلق به ایران در این اشعار می‌تواند دلیلی بر وجود هویت ایرانی و ایران‌دوستی و حب وطن در بین بخشی از نخبگان ایران بود اما نمی‌توان آنرا به کل ایران و تمامی دوران تاریخی سرایت داد.

ج- روایت تاریخی‌نگر:

احمد اشرف برای پرهیز از افراط و تفریط دو گروه مذکور، رویکرد سومی را تحت عنوان روایت تاریخی‌نگر مطرح می‌کند. در این رویکرد قبل از هر چیز هم از نظر تاریخی و هم از نظر تحلیلی بین دو مفهوم "هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی" و "هویت ملی ایرانی" قائل به تمایز شده و در عین اینکه مانند نظر پست‌مدرن‌ها هویت ملی را متعلق به عصر جدید می‌داند و عطف به ماسبق کردن آنرا نمی‌پذیرد. اما "هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی" را مقوله‌ای تاریخی می‌داند که از دوران پیش از اسلام تا به امروز به شکل‌های گوناگونی بازسازی شده است. به عبارت دیگر مفهوم تاریخی هویت ایرانی، که در دوره ساسانیان ابداع شده بود، در دوران اسلامی با فراز و نشیب‌هایی تحول پیدا کرد، در عصر صفوی تولد دیگری یافت و در عصر جدید به صورت "هویت ملی ایرانی" ساخته و پرداخته شد. بنابراین روایت واقع‌بینانه آن است که بجای مفهوم هویت ملی از مفهوم "هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی" و تحولات تاریخی آن از زمان ساسانیان تا عصر مشروطه و از پیدایش هویت ملی و تحول آن در دو قرن گذشته سخن گوئیم.^{۱۳} تحقیق حاضر نیز به دلیل نادیده گرفتن مولفه‌هایی مانند حافظه تاریخی مشترک ایرانیان، رواج زبان فارسی در دوران مذکور و آگاهی از هویت ایرانی در برخی از مقاطع تاریخی توسط پست‌مدرن‌ها و افراط باستان‌گرایان و تلاش برای عطف ماسبق کردن پدیده نوظهوری مانند ملت به دوران باستان، همچنین پدیده انقطاع تداوم سرزمینی در برخی دوره‌های تاریخی روایت تاریخی را به عنوان رویکرد قابل قبول برای بررسی تاریخی هویت در ایران می‌داند.

فراز و فرودهای هویت ایرانی در مسیر تاریخ

برای دستیابی به عناصر و مولفه‌های تشکیل دهنده هویت ایرانی ناچار به بررسی روند هویتی ایران در طول تاریخ هستیم. در بررسی روند تاریخی هویت ایرانی، پژوهشگران مختلفی به تقسیم‌بندی دوره‌های تاریخی براساس ملاکها و معیارهای متفاوتی پرداخته‌اند که این امر به تسهیل فرایند بررسی فراز و فرودهای هویت ایرانی منجر شده است. پژوهش حاضر نیز با توجه به اهمیت متغیرهای مهم تاریخی که بر هویت ایرانیان تأثیر داشته به تقسیم‌بندی سیر تحولات هویتی در هفت دوره پرداخته که عبارتست از: ۱- دوره ایران باستان، ۲- دوره ورود اسلام تا صفویه، ۳- دوره صفویه، ۴- دوره مشروطه، ۵- دوره پهلوی اول، ۶- دوره پهلوی دوم، ۷- دوره جمهوری اسلامی ایران. تمرکز پژوهش حاضر تا دوره پهلوی اول می‌باشد.

۱. دوره باستان:

برخی از صاحب‌نظران ورود کوروش به بابل را آغاز آنچه که هویت ایرانی خوانده می‌شود، می‌دانند و معتقدند هخامنشی‌ها نخستین صورت‌بندی شناخته شده از نژاد ایرانی (آریایی)، زبان ایرانی (پارسی)، خط ایرانی (پارسی باستان) و دین ایرانی (اهور مزدا و زرتشت و ایزدانی مانند مهر و آناهیتا در دوران های بعدتر) را به دست داده‌اند.

تاریخ ایران در عصر ساسانی (۶۵۲-۲۲۶) نیز یک دوره طلایی را در تمام ابعاد سیاسی، نظامی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی تجربه کرد. به همین علت بخش اعظمی از مصداق‌های هویت ملی نهفته در تاریخ این دوره است. ایران در این دوره به مدت قریب به ۴۰۰ سال حکومت ثابتی تجربه کرد که در قیاس با دیگر حکومت‌های ایرانی قابل توجه است. کاربرد واژه ایرانشهر به عنوان یک مفهوم سیاسی برای نامیدن سرزمین‌های عصر ساسانی در این دوران صورت می‌گیرد که به یکی از اصلی‌ترین مولفه‌های هویت ایرانی در طول تاریخ تا به امروز شده است و رسمیت یافتن دین زرتشت که به جامعه ایرانی دوره ساسانی وحدت و انسجام ملی می‌بخشید، یکی از مولفه‌های بسیار مهم هویت ملی عصر ساسانی است. همچنین ایجاد ستون‌های مرزی میان ایران و توران در این دوران که به نوعی کارکردهای مرز را در دوران مدرن دارا بود، یکی از مولفه‌های هویت ملی و از عصر ساسانی است.^{۱۴} بی‌شک تاسیس دو مولفه مهم هویت ملی امروز ایرانیان را مدیون این دوره دانست که خود در ایجاد وحدت و انسجام ملی نقش به‌سزایی ایفا می‌کرد.

ایران عصر هخامنشیان و ساسانیان در برگیرنده اقوام، نژادها و ملیت‌های مختلفی بود که با مذهب، فرهنگ، زبان و ساختارهای مختلف اجتماعی تحت یک قدرت مرکزی قرار گرفته بودند. سیاست هخامنشیان از همان ابتدا بر مبنای احترام به کثرت و تنوع فرهنگی و قومی و در عین حال فرمانبرداری و تبعیت از یک واحد سیاسی یگانه شکل گرفته و تجلی بخش نوعی وحدت در عین کثرت بوده است. بر این اساس موجبات یکپارچگی ملی را فراهم کردند و باعث تقویت بیشتر احساس هم هویتی و هم سرنوشتی بین اقوام و طوایف مختلف تحت سلطه گردیدند. سیاست هویتی در دوره ساسانیان نیز بجز در دوره اردشیر که نسبت به مذاهب دیگر سخت‌گیر بود، حاکی از ادامه سیاست- های دوره هخامنشیان مبنی بر پذیرش تکثر است. هر چند که سیاست دین واحد در اواخر دوره ساسانی منجر به بی‌عدالتی در حق سایر مذاهب شد. بر این اساس روحانیت آریایی که خود را جانشین و وارث آیین زرتشت می‌دانست، در صدر سلسله مراتب اجتماعی قرار گرفت و برای تحکیم اقتدار سیاسی و اجتماعی خود به تصلب آیینی دست زد. این جزمیت به همراه ساختارهای متحجر و کهنه نارضایتی عمومی را به اوج رساند. در این مقطع، تأکید بیش از حد امپراتوری ساسانی بر تمرکز و وحدت مکانی و عدم توجه به وجوه کثرت‌گرای فرهنگ و هویت ایرانی، زمینه‌های غیریت‌سازی آنان از سوی مردم و پیدایش هویت‌های مقاومت و جدا شدن هرچه بیشتر آنان را از جامعه فراهم کرد. لذا جامعه ایرانی که در ذات خود جامعه‌ای متکثر از فرهنگ‌ها و آیین‌های مذهبی مختلف بود و تساهل و مدارا را به عنوان جزو لاینفکی از ساختار هویتی خود به شمار آورد، به تدریج در مقابل دستگاه حاکمه ساسانیان قرار گرفت. پیامد این امر زوال سیاسی هر چه بیشتر سلسله ساسانیان و تضعیف وحدت ملی ایران بود و سرانجام منجر به سقوط حکومت و فروپاشی وحدت و یکپارچگی ملی به واسطه حمله اعراب مسلمان گردید

۲. هویت ملی بعد از اسلام تا صفویه:

از دوران ورود اسلام تا دوره صفویه هویت ایرانی دچار یک فترت و بحران شد و مولفه‌های هویت ایرانی تغییرات زیادی را شاهد بود. اول اینکه هویت جغرافیایی ایران مخدوش شد و ممالک اسلامی جایگزین ایران‌شهر شد؛ امت اسلامی جایگزین وطن ایرانی شد. علاوه بر آن، هویت دینی به مرکز و اساس هویت ایرانی تبدیل شد؛ این بار الله جانشین اهورامزدا، و محمد(ص) جانشین زرتشت شد که به یکی از عناصر اصلی هویت ایرانیان تاکنون تبدیل شده است. یکی دیگر از عناصر امروزی

هویت ایرانیان، یعنی زبان فارسی، در این دوران زبان علمی، ادبی و دیوانی شد. تسلط خلافت بغداد بر حکومت‌های محلی چون طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل بویه در کشور - که همگی مشروعیت سیاسی خود را از خلیفه اخذ می‌کردند - اجازه هرگونه قوم‌گرایی و رشد هویت ایرانی را می‌گرفت. استقرار دولت‌های بزرگ سلجوقی، ایلخانان مغول، تیموریان و ترکمانان آق قویونلو نیز حاکی از تسلط سیاسی آن طوایف بر سرزمین ایران داشت، نه دال بر تأسیس حکومت فراگیر و وحدت سرزمین ایران. می‌توان گفت کشور ایران حدود نه قرن، یعنی تا زمان ظهور سلسله صفویه، از وحدت سیاسی و قومی محروم بود. با این همه، در این دوران فترت سیاسی و ملی، چند چیز بر جای ماند که عامل تداوم هویت ایرانی شد، از آن جمله اقوام ایرانی به عنوان عجم در برابر عرب و تاجیک و در برابر ترک شناسایی شدند و این امر باعث تمایز ایرانیان از سایر مسلمانان گردید و هویت خاص ایرانیان معین شد. از همه مهم‌تر، شکوفایی زبان دری که عامل و پاسدار فرهنگ و هویت ایرانی بود پایدار ماند و به تداوم هویت ایرانی مدد رساند. در این مقطع، با اینکه مفهوم سیاسی ایران در معنای سرزمین یکپارچه، حکومت واحد و مستقل از بین رفت اما ایران و احساس ایرانی بودن در آثار ادبی پا برجا ماند تا در دوره صفویه مفهوم سرزمینی آن نیز دوباره احیاء شود.

۳. دوره صفویه؛ هویت ایرانی - شیعی:

در سده نهم هجری (پانزدهم میلادی) جنبش صفوی به صورت یک قدرت سیاسی نیرومند ظهور کرد. صفویان با اعلام وفاداری به مذهب تشیع، اولین دولت متمرکز و فراگیر ملی را پس از گذشت نهمصد سال تأسیس کردند. از جمله مهمترین واقعه این دوره رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران بود. با این کار توانستند پس از چند قرن گسستگی سیاسی، وحدت و هویت سیاسی - ملی به ایران ببخشند. صفویان، شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کردند که از این طریق به روشنی ایران را از امپراتوری سنی مذهب عثمانی در غرب و تیموریان هند در شرق متمایز ساختند. شرط اساسی هویت که همان تشابه و تلقی مای خودی و تمایز با دیگری که اهل سنت بود، شکل گرفت. همچنین صفویان برای بیان تمایز بیشتر با امپراتوری عثمانی بر عناصر فرهنگی ایرانی تأکید بیشتری داشتند. بنابراین در دوره صفوی تأکید بر عناصر فرهنگ ایرانی و مذهب تشیع به عنوان دو رکن اصلی هویت ایرانیان، موجب تداوم فرهنگ ایرانیان قبل از اسلام و فرهنگ مذهبی دوران ایران اسلامی گردید که انسجام و همبستگی را برای ایران دوره صفوی به همراه داشت.

نکته دیگر که در این دوره شکل گرفت و بر هویت ایرانیان در سده‌های بعد تأثیر گذاشت، ارتباط با دنیای غرب بود. رقابت با دولت‌های سنی نه تنها ایران را از جوامع اسلامی جدا کرد، بلکه آن را واداشت تا در جستجوی حمایت قدرت‌های اروپایی باشد و با آنها پیوند یابد. پیوند ایران در دوره صفویه با دولت‌های اروپا و ارتباط با اروپاییان از این دوره به بعد، ایرانیان را به سوی افکار جدید و تشکیل یک دولت ملی بر پایه افکار ناسیونالیست سوق داد. همچنین اقامت گروه بزرگی از شعرای ایرانی در هند در فعال شدن هویت ایران تأثیر گذاشت که از یک سو موجب تمایز میان دو کشور و تشخیص هویت ایرانی شد و از سوی دیگر، دلتنگی گروهی از آنان به خاطر دوری از ایران، سبب پیدایش اشعار وطنی برای ایران گردید. این اشعار سبب شد تلقی از وطن بعنوان کشور ایران جایگزین معنای دیگر آن مانند شهر محل تولد، وطن اسلامی و عرفانی شود.^{۱۵} بنابراین در این دوران با رسمیت یافتن شیعه، مرزهای هویتی و جغرافیایی که بعد از اسلام مخدوش شده بود، بطور کامل مشخص گردید که این امر منجر به احساس آگاهی و تعلق به مفهوم کشور ایران به جای دارالسلام، شد که در اشعار و آثار ادبی نمایان گردید. می‌توان از آن بعنوان دوره تاسیس هویت ایرانی بعد اسلام تحت عنوان هویت ایرانی- شیعی یاد کرد.

هویت در دوره صفویه که بیشتر تحت غیریتی بنام عثمانی و دیگر همسایگان سنی مذهب شکل گرفت از یک نوع تداوم و ثبات تا دوران مشروطه برخوردار بود. کچویان این تداوم هویتی را ناشی از چند امر می‌دانند؛ از آنجایی که هویت شیعی صفویه براساس غیریتی بنام عثمانی شکل گرفت تا زمان تداوم این غیریت هویت ایرانی نیز از ثبات برخوردار بود. دلیل دوم که کچویان به آن اشاره می‌کند این است که برتری کمابیش و یا حداقل متوازن ایران بر غیریت علی‌رغم عدم توازن‌های راهبری، جمعیتی و نظامی منجر به عدم نقد این هویت شده است. اما مهمترین دلیل از نظر کچویان این است که اوضاع و احوال نابسامان داخلی و مشکلات ایران به علل یا عوامل بیرونی یا ویژگی‌ها و خصایص «غیر» و یا نقصان‌های ذاتی «خود» نسبت داده نمی‌شد، بلکه در چارچوب سنت فکری- فرهنگی ایران و بر پایه آن نتیجه قصور در زندگی منطبق بر تصویر آرمانی از خود موجود تلقی شده و بعنوان انحراف از دین توضیح داده می‌شد.^{۱۶}

۴. قاجار و مشروطیت؛ بحران هویت و گذار از هویت تاریخی فرهنگی ایرانی

به هویت ملی:

اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران هویت ملی معتقدند که مسئله و مشکله هویت ایران برای نخستین بار از زمان قاجار بویژه در اواخر دوران قاجار و شکست‌های ایران از روس مطرح گردید. این شکست‌ها منجر به اعزام دانشجویان به غرب برای کسب علوم جدید و به تبع آن جبران عقب ماندگی‌ها شد. نخستین برخورد این دانشجویان با غرب و پیشرفت و تجدد آنها باعث ایجاد مشکله هویت در این افراد گردید.^{۱۷} این ارتباطات و دادستدهای فرهنگی و سیاسی، ایران با غرب و هند و عرب‌ها زمینه بازپردازی^{۱۸} "ایران" و "ملت" را در گزارش تاریخ و گویش^۲ سیاسی ایران فراهم آورد.^{۱۸} از یک طرف مشاهده پیشرفت‌های کشورهای غربی در عرصه‌های صنعت، اقتصاد و سیاست و فرهنگ و مقایسه آن با وضعیت نابسامان کشور خود که در فقر اقتصادی و استبداد غوطه‌ور شده بود، این افراد را به فکر علت‌یابی این تفاوت‌ها و چاره‌جویی برای جبران این عقب ماندگی‌ها انداخت. از طرف دیگر در کشورهای اروپایی بحث‌های ناسیونالیسم در حوزه نظر و عمل در اوج قرار داشت که بر این نخبگان تأثیرات شگرفی گذاشت. این نخبگان اولین منادیان گفتمان هویت ملی و در سطحی کلان‌تر نخستین راویان دولت-ملت مدرن بودند.

در این میان، واکنش متفکران در برابر فرهنگ و تمدن جدید یکسان نبود. برخی، ظواهر فرهنگ غرب را پذیرفته و در مقابل پدیده‌های جدید حالت انفعال داشتند. این گروه، راه نجات را در تبری از فرهنگ و هویت گذشته ایرانی می‌دانستند. میرزا ملکم خان نمونه‌اعلای این تلقی بود. از روشنفکران دیگر، میرزا فتحعلی آخوندزاده و تقی‌زاده بودند که توسعه اجتماعی ایرانیان را مستلزم آن می‌دانستند که هویت و موارث فرهنگی و ادبی، خط و زبان و سنن خویش را کنار بگذاریم و دست به تقلید و اقتباس از غربیان بزنیم.^{۱۹}

در برابر این نگرش، دیدگاه دیگری وجود داشت که به تعامل دو فرهنگ اعتقاد داشت و برآن بود تا دلایل عقب‌ماندگی را دریابد. این تلقی بر شناخت عوامل برهم‌زننده سنت و عوامل موجد بحران هویت تأکید داشت و برای احسای هویت ملی بر سنت‌ها تأکید می‌کرد. نمونه بارز این تلقی

¹ Rearticulation

² Discourse

سیدجمال الدین اسدآبادی بود. این دیدگاه، نوعی خودآگاهی بود که به تداوم سنت و فرهنگ و هویت ملی کمک می‌کرد. در مقابل این دو دیدگاه، دیدگاه دیگری هم وجود داشت که به فرایند مدرن شدن به طور مثبت می‌نگریست و آن را مرحله‌ای از کمال و تکامل تلقی می‌کرد. این دیدگاه، هویت ملی را دارای عناصر سه گانه "ملی و باستانی" و "مذهبی" و "غربی" می‌دانست. حکومت مشروطه کوششی بود برای ایجاد دولت- ملت مدرن براساس نمونه‌های اروپایی آن؛ در این راستا به ایدئولوژی ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی ملت‌ساز عنایت داشته‌اند. به عبارت دیگر آشنایی بیشتر روشنفکران ایرانی با نمونه‌های دولت مدرن در اروپا و ایدئولوژی سیاسی ناسیونالیسم به عنوان گفتمان دولت-ملت‌سازی مدرن موجب رشد و گسترش اندیشه ناسیونالیسم در ایران شد.

در هنگامه جنبش مشروطیت و تلاش برای ایجاد دولت- ملت جدید کوشش درخور توجهی نیز در امر تأسیس هویت ملی به عنوان جزء لازم در پروژه ایجاد دولت ملی به عمل آمد و از آن جایی که صورت‌بندی فکری و ایدئولوژیک هویت ملی تا حدود زیادی توسط نخبگان فکری انجام شده بود، لذا در این میان هویت ملی وجه مسلطی پیدا کرد و به موازات گفتار، اصلاحات بنیادی عرصه سیاست را فراگرفت. با تأسیس مشروطیت همپوشانی هویت ملی و پروژه دولت ملی موجبات پیوستگی خود و غیره را در این زمینه فراهم کرد. نظام سیاسی مشروطیت از زمان تشکیل دوره دوم مجلس تا هنگام کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ شمسی به تناوب دچار وضعیت بحرانی شد. بروز وضعیت بحرانی و نحوه مواجهه دولت‌ها و نخبگان سیاسی با آن، بر راهبردهای اساسی پیشبرد پروژه تأسیس دولت ملی تأثیر گذاشت و پروژه هویت‌سازی ملی را دستخوش دگرگونی بنیادی کرد. ظهور دو ایدئولوژی متفاوت سیاسی در دوره دوم مجلس یعنی اجتماعیون (پیروان ایدئولوژی سوسیالیستی) و عامیون یا دموکرات‌ها (پیروان ایدئولوژی پارلمانی) تحولی را در مفهوم ایرانیت جدید پدید آورد که متعاقب آن پروژه دولت-سازی ملی نیز دچار دگرگونی فکری شد. در این سال‌ها عامل دیگری که پروژه هویت‌سازی ملی را دچار دگرگونی و تحول کرد، وقوع جنگ جهانی اول و اشغال خاک ایران توسط طرف‌های درگیر در جنگ بود که به روند یگانگی ملی یاری می‌رساند؛ به طوری که در جریان نبردهای جنگ جهانی اول همه نیروهای اجتماعی فارغ از تعلقات قومی زبانی و دینی برای دفاع از کلیتی به نام وطن به پاخاستند و صفوف واحدی را تشکیل دادند. وجود دشمنی خونخوار و جرار در برابر وطن و ملت پروژه غیریت‌سازی روس و انگلیس را دوباره در اولویت قرار داد.^{۲۰} بطور کلی در دوران قاجار و مشروطیت هویت ایرانیان تحت‌تأثیر آراء و اندیشه‌های غربی که از طریق جریان روشنفکران از غرب برگشته

شکل گرفت به مرحله مدرن خود که همان هویت ملی است گام گذاشت. اما واکنش به اندیشه‌های جدید هویت فرد ایرانی را در میان سه گفتمان اسلامیت، ایرانیت و غربیت نگاه داشته و تلاش برای آشتی بین این سه گفتمان از سوی روشنفکران موجب ایجاد نوعی بحران هویت در میان ایرانیان می‌گشت.^{۲۱} البته انقلاب مشروطه بر هویت ملی ایران دو تاثیر دیگر نیز گذاشت که به نوعی ایرانیان را با بحران هویت مواجه ساخت. یکی از بین بردن مشروعیت عرفی سلطان بود؛ از پیش از اسلام و بعدها در دوره اسلامی این اصل مطرح بود که سلطان مانند نخ تسبیح عامل انسجام و هماهنگی ملت است. این مشروعیت عرفی نقش مهمی در ایجاد یکپارچگی داشت. در مشروطه، اولین اتفاقی که افتاد، آن بود که سلطنت فاقد مشروعیت عرفی شد و اعتباری را که در میان مردم داشت، از دست داد. دومین رخداد در دوران مشروطه، تنزل دین از جایگاه متعالی خود بود. با وجود این که بنای انکار دین دست کم در بیشتر اقشار طرفدار مشروطه نبود، اما آن نقش اساسی که دین در جامعه صفوی و قاجاری داشت، در این دوره نمی‌توانست داشته باشد. در عوض، عناصر فکری جدید آمده بود و دین می‌بایست به صورت امری فردی در می‌آمد. بنابراین در این دوره بحرانی، هویت ایرانیان متشکل از عناصری پراکنده از قبیل دین، نظام پادشاهی و مدرنیته یا به عبارت دیگر ایرانیت، اسلامیت و مدرنیته غربی بود.^{۲۲}

۵. پهلوی اول؛ هویت ملی باستانگرایانه (تلفیق ایرانیت و غربیت):

در فضای سیاسی- اجتماعی خاص پس از انقلاب مشروطیت تحولاتی رخ داد که از نظر تاریخی و ساختاری زمینه را برای پیگیری ایده وحدت و حفظ تمامیت سرزمینی کشور فراهم آورد. از نظر تاریخی، جنگ جهانی اول و دخالت بیگانگان، تلاش برای تبدیل وضعیت استقلال کشور به جایگاه تحت‌الحمایگی متأثر از قرارداد ۱۹۱۹، زوال استیلای دولت مرکزی و ظهور نیروهای گریز از مرکز و وقوع شورش‌های محلی و قومی تنش‌ها و بحران‌های ناشی از حرکت شیخ خزعل در خوزستان، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان، اسماعیل آقا سمکو در کردستان، محمد تقی خان پسپان در خراسان و امیر افشار در کرمانشاه ضرورت ایجاد دولت مرکزی نیرومندی را ایجاد می‌کرد. از لحاظ ساختاری، با زوال نظام اجتماعی قدیم، ضرورت صنعتی کردن کشور، توسعه اقتصادی، ایجاد مبانی دولت مدرن به ویژه ارتش جدید و بوروکراسی، اصلاحات مالی و نظامی و تأمین وحدت ملی بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شد. علاوه بر وضعیت آشفته داخلی، عوامل

تسهیل کننده دیگری نیز وجود داشت که برانگیزاننده خواسته‌های ناسیونالیستی بود. در این میان می‌توان به متغیرهایی نظیر تجددخواهی روشنفکران، آگاهی فزاینده از عقب‌ماندگی کشور، سرخورده شدن جبهه مخالف استبداد به دلیل روند معکوس انقلاب مشروطیت، فرقه‌گرایی و کشمکش‌های افراطی سیاسی، مشروعیت ایدئولوژیک خواسته‌های ناسیونالیستی و نهایتاً خواسته‌هایی که برای رفع نفوذ و سلطه قدرت‌های بیگانه وجود داشت، اشاره نمود.^{۲۳} لذا روشنفکران و نخبگان سیاسی و فکری این دوران تنها راه‌هایی از تنش‌ها و کشمکش‌های سیاسی-اجتماعی داخلی و تهاجم و دست‌اندازی نیروهای بیگانه، که موجودیت سیاسی و پیکره هویتی ملی ایران را در معرض خطر تفرق و انحلال قرار داده بود، به قدرت رسیدن یک نفر "فرمانروای مستبد روشن‌اندیش و مصلح" و "یک شخصیت نیرومند" می‌دانستند که بیانگر ادراک جدید آنان از هویت جدید در ایران در چارچوب دولتی مقتدر و متمرکز بود. کسی که به عنوان کارگزار ملت، یک حکومت متمرکز و مقتدر بنا نهد که در عین رفع مشکلات فزاینده داخلی، بتواند از یکپارچگی و استقلال آن محافظت نماید. با ظهور قدرت و سلطنت رضاشاه، ناسیونالیسم در ایران ماهیت و مبانی تازه و متفاوتی به خود گرفت. از نظر رضاشاه تنها راه رسیدن به تجدد و مدرنیزاسیون و رفع چالش‌ها و تنش‌های داخلی در گرو ایجاد دولت-ملتی مدرن و مقتدر بود که لازمه این امر ایجاد وحدت و انسجام از طریق سیاست یکسان‌سازی هویتی و فرهنگی بود. در این راستا سرکوب شورش‌های ایلی و طایفه‌ای و سیاست تخته‌قاپو کردن ایلات و عشایر در راستای سیاست یکسان‌سازی رضاشاه و تسلط بیشتر بر اقوام بود.

البته سیاست رضاشاه در یکسان‌سازی فرهنگی در نفی و سرکوب اقوام و آداب و رسوم آنها به حوزه کتب درسی نیز کشیده شد. کتب درسی، در بهترین مورد در ارتباط با اقوام ایرانی سکوت نموده است یا اقوام تحت عناوینی چون «اهالی و سکنه» ایالات و ولایات ایران مطرح شده‌اند. در اشاره به آذری‌های ایران - که از آنها با عنوان «اهالی آذربایجان» یاد شده است- مشخصه‌ی هویت ملی آنها (پاسداری از وطن) و پیشینه‌ی تاریخی آنها است؛ آنها کسانی هستند که «در جنگ‌های بزرگ تاریخی در هر نوبت به مدافعه از کشور و حفظ خاک ایران قیام کرده، مردانه کوشیده‌اند؛ از این جهت است که عموم آذربایجانی‌ها به سلحشوری و ثبات قدم معروفند». در توصیف کردها سعی شده است از مولفه‌های بیشتری مثل منشأ قومی، زبان، دین، نوع زندگی و معیشت استفاده شود. «از زبان، عادات و رسوم و آداب اهالی کردستان چنین برمی‌آید که آنها از نژاد ایرانیان قدیم می‌باشند و امتزاج آنها با طوایف دیگر کمتر بوده است و زبان کردی شعبه‌ای از زبان فارسی قدیم است که به زبان

پهلوی شباهت بسیار دارد». اما در بعضی موارد به شدت به هتک حرمت آنها پرداخته شده است. مثلاً در ارتباط با ایلات و عشایر در کتاب تعلیمات مدنیه "انسان چادرنشین" را چنین تعریف می‌کند: «انسان چادرنشین آن است که در بیابان‌ها زیر چادرها زندگی کرده برحسب تغییر فصول تغییر مکان داده ... از قبیل شبانان و ایلات که مانند وحشیان ادراک عمارت، ساختن و آبادی نداشته و از خود هیچ اثری نمی‌گذارند».^{۲۴}

یکی دیگر از اقدامات رضاشاه برای ساختن دولت-ملتی مدرن و هویت ملی ایرانی تغییر نام کشور از پرسیا به ایران بود. در سال ۱۳۱۳ شاه به ترغیب سفارت ایران در برلین دستور داد که از آغاز فروردین ۱۳۱۴ نام ایران جای پرسیا را خواهد گرفت. در دی ماه همان سال بخشنامه‌ای از سوی وزارت خارجه به همه سفارت‌خانه‌های ایران در خارج و سفارت‌خانه‌های خارج در ایران صادر گردید، مبنی بر اینکه "چون مملکت ما به اسم ایران خوانده می‌شود و سکنه آن ایرانی هستند، علتی ندارد که در ترجمه السنه [زبان‌ها] اروپایی ایران را پرس و ایرانی را پرسان بخوانند و حال آن که پرس یا پارس یک قسمت از مملکت ایران است». در حالی که ایران یادآور شکوه باستانی کشور و نشانگر اهمیت زادگاه نژاد آریایی بود.^{۲۵} این تغییر را می‌توان در ایجاد هویت ملی واحد با اهمیت تلقی کرد. از این جهت همانطور که ذکر شد اطلاق پرسیا یا پارس که نام یکی از اقوام ایران است نمی‌تواند موجب احساس همبستگی سایر اقوام غیر فارس با کشور باشد. بنابراین ایران یادآور تاریخ مشترک اقوام آریایی ماد، پارس و پارت است که این امر می‌تواند با نفی اختلافات بین اقوام و یادآوری گذشته و منشاء مشترک در ایجاد حس تعلق و همبستگی ملی و نهایتاً هویت ملی واحدی مثمر ثمر واقع گردد.

یکی دیگر از محورهای هویتی و سیاست‌های هویتی در دوره پهلوی اول ایجاد زبان واحد و سراسری برای ایران بود تا عامل وحدت‌بخش و ارتباط بین اقوام و طایفه‌های ایرانی باشد. به عقیده ناسیونالیست‌های آن زمان ایران، موفقیت دولت‌های جدید اروپایی در راستای ایجاد هویت ملی سراسری، مرهون به کارگیری یک زبان واحد ملی است. از این رو، آنها نیز علاقه‌مند بودند با محوریت گفتمانی رایج در میان واحدهای محلی و محوریت بخشیدن به زبان واحد ملی گروه‌ها و شقوق مختلف اجتماعی را با یکدیگر مجتمع نموده و نوعی خودآگاهی جدید را بر پایه آن ایجاد نمایند.^{۲۶} هر چند سیاست یکسان‌سازی زبانی نقش مهمی در ایجاد هویت واحد ملی داشت، اما یکی دیگر از اهداف رضاشاه از پیگیری یکسان‌سازی زبانی یا ترویج زبان رسمی تشدید تمرکزگرایی بود.^{۲۷} هر چند در

عصر ناصری، نویسندگانی چون میرزا ملکم، آخوندزاده و کرمانی از مشوقان باستان‌گرایی، ضدیت با اعراب و اصلاح خط بودند که به جایی هم نرسیدند. در اواخر عصر قاجار و حدوداً شش سال قبل از به قدرت رسیدن رضاخان، موج جدیدی از باستان‌گرایی، عرب‌ستیزی، خالص‌سازی زبان و حذف واژه‌های بیگانه به راه افتاد و چاپ مقالاتی در نشریات کاوه، ایرانشهر و ایران باستان به این موج دامن زد. بیشتر این رجال، از همفکران و یاران رضاشاه در نیمه اول قدرت او شدند. تقی‌زاده، در رأس کمیته ملیون مقیم آلمان، در نشریه کاوه سه راهکار برای نجات ایران پیشنهاد کرد: ۱- قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط؛ ۲- اهتمام و جد بلیغ در خط، زبان و ادبیات فارسی و توسعه و ترمیم آن؛ ۳- نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم آن. همفکران دیگر، کاوه، فروغی و جمالزاده هم در این زمینه مقالاتی چند نوشتند. نشریه ایرانشهر نیز پیشنهاد کرد انجمن اصلاحات در وزارت معارف ایجاد شود و واژه‌ها را تصحیح کند.^{۲۸} پیرو پیشنهادات مذکور و عملی کردن سیاست یکسان‌سازی زبان و پالایش زبان فارسی، سازمان فرهنگستان ایران در سال ۱۳۱۴ شکل گرفت. این سازمان بر مبنای الگوی آکادمی فرانسه با هدف پاکسازی فارسی از لغات ترکی و عربی که در دوران گذشته وارد فارسی شده بودند، تشکیل گردید.^{۲۹} فرهنگستان در طول فعالیت خود علاوه بر زدودن لغات عربی و ترکی، اسامی شهرها را نیز در راستای ایجاد هویتی ایرانی‌آرایی و پهلوی تغییر داد. از جمله این شهرها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ایلام → (ده بالا-حسین‌آباد)؛ رضائیه → (ارومیه)؛ بندر شاهپور → (خورموسی)؛ بندرشاه → (بندر ترکمن)؛ بابلسر → (مشهد سر)؛ بندر پهلوی → (بندر انزلی)؛ تاکستان → (سیاه‌دهان-سیادهن)؛ تنکابن → (خرم‌آباد-شهسوار)؛ خرمشهر → (محمره)؛ شهریار → (رباط کریم)؛ ری → (شاه عبدالعظیم)؛ زاهدان → (دزدآب) و ...

البته سیاست یکسان‌سازی زبان رضا شاه تنها در حوزه اصلاح لغات در فرهنگستان محدود نمی‌شود. در تدوین کتب درسی نیز از طریق کمیسیون کتب درسی سازمان پرورش افکار لحاظ می‌شد. در کتاب‌های این دوران فقط به زبان فارسی به عنوان زبان ایرانیان اشاره کرده و حتی از اشاره کردن به نام زبان‌های دیگر موجود در ایران خودداری می‌کرد. برای نمونه «حتی زبان فارسی که ما در این عصر بدان تکلم می‌کنیم، از حیث ریشه و بعضی قواعد، همان زبان مردم عهد ساسانی است» مردمان

ایران از نژاد آریا می‌باشند و زبان کنونی آنها فارسی است». نمونه‌هایی از این دست برای القای هویت ملی واحد بر پایه زبان فارسی در کتب این دوره به کرات یافت می‌شود.^{۳۰}

جلوه دیگر سیاست‌های یکسان‌ساز دولت پهلوی اول را می‌توان در اعمال کنترل بر پوشش و ظواهر به عنوان بارزترین تجلی انضباط و انقیاد مشاهده نمود. در سال ۱۳۰۷ مجلس لباس‌های محلی سستی را غیرقانونی اعلام کرد و افراد ذکور بزرگسال را، به جزء روحانیون رسمی، به پوشیدن لباس‌های مدل غربی و کلاه پهلوی موظف کرد. پس از هشت سال کلاه بین‌المللی، کلاه نمدی اروپایی جایگزین کلاه پهلوی شد.^{۳۱}

یکی دیگر از سیاست‌های رضاشاه برای متجدد کردن ایران به تقلید از غرب، انزوای دین و جدایی دین از سیاست بود. رضاخان با تکیه بر ایرانی بودن و برخورد خصمانه خود با دین و دیانت و عقاید دینی، بستر مناسبی را برای رشد و تکثیر افکار روشنفکران به وجود آورد. به گونه‌ای که دیگر نیاز نبود که روشنفکران این دوره مانند بعضی از روشنفکران عصر قاجار با چاپ مجلات و نشریات در خارج ایران، با افکار دینی و عقاید مذهبی در افتاده و آن‌ها را به باد استهزاء و مسخره بگیرند، بلکه در داخل کشور با گرفتن امتیاز و پروانه نشر از وزارت معارف، به فعالیت می‌پرداختند؛ از این رو، مجلاتی مانند مجله دنیا، در دوران انتشار خود با طرح مباحث فلسفه مادی و ماتریالیسم تاریخی به ترویج مکتب کمونیسم و مادی‌گرایی مشغول بود، و نیز مجله پیمان که مسئولیت آن را کسروی بر عهده داشت، بر پایه طرح اصلاح‌طلبی در قالب اطلاعات دینی، نهایت هتاکی را به مبانی مذهب انجام می‌داد. همچنین همزمان با کشف حجاب توسط رضاخان، نشریات در سطح وسیعی به ترویج فرهنگ مبتذل غربی در قالب رمان‌های عشقی، داستان‌های مصور پلیسی و چاپ عکس‌های هنر پیشه‌های هالیوود به ترویج زندگی غربی پرداختند. در مقابل آن، حساسیت در برابر چاپ یک کتاب دینی به گونه‌ای افزایش یافته بود که برای چاپ یک کتاب دینی حداقل می‌باید چهار سال وقت صرف کرد تا بتوان اجازه چاپ و نشر آن را از وزارت معارف گرفت.^{۳۲}

علاوه بر این موارد، باید گفت که ستون اصلی سیاست هویتی و ناسیونالیستی رضاشاه باستان-گرایی بود. در زمان رضاخان برای ارج نهادن به سنت‌های ملی و احیای فرهنگ باستانی، اقدامات زیر صورت گرفت:

۱- تشکیل انجمن آثار ملی: این انجمن که در سال ۱۳۱۲.ش با فکر تعمیر و ترمیم آثار باستانی و تاریخی، تاسیس شد.

۲- برگزاری جشن هزاره فردوسی: تکریم فردوسی، به دلیل علاقه رضاشاه به هنر و ادبیات ایرانی نبود؛ بلکه وی احیای سنت‌های شاهنشاهی و ستایش از تمدن باستانی را برای شکل‌گیری هویت نوین ایرانی (هویت خالی از گرایش‌های دینی) هدف گرفته بود.

۳- کانون ایران باستان: در راستای ترویج گرایش‌های ناسیونالیستی و باستان‌گرایی و برای شناساندن بیشتر فرهنگ و تمدن باستانی ایران، «کانون ایران باستان» را تشکیل داد.

۴- سازمان پرورش افکار: سازمان پرورش افکار سازمانی بود که در جهت ساختن پشتوانه ایدئولوژیک و مشروعیت بخش برای رژیم رضاشاه در دی ماه سال ۱۳۱۷ به ریاست دکتر متین دفتری تاسیس گردید. از مهمترین اقدامات این سازمان ترویج باستان‌گرایی و آریایی‌گرایی و توجیه اقدامات حکومت در این زمینه بود. حسین معتمدی یکی از اعضای این سازمان در تاریخ ۱۳۱۸/۰۷/۲۲ گفته: "شاهپرستی به منزله بزرگترین پایه‌ای است که عظمت کشور بر آن قرار گرفته است. نیاکان ما بزرگترین فریضه‌ای که بر خود واجب می‌دانستند خداپرستی، شاه‌دوستی و میهن‌پروری بوده است."^{۳۳}

۵- نظام خدمت اجباری: رضاخان با تصویب نظام وظیفه اجباری به نفوذش در جامعه افزود. از نظر آبراهامیان نقش نظام وظیفه اجباری در روند هویت‌سازی ملی تنها به توسعه ارتش منجر نشد بلکه سربازان مرد را از محیط‌های سنتی بیرون کشید و آنان را برای نخستین بار در سازمانی ملی مستحیل نمود؛ سازمانی که در آن مجبورند، به فارسی سخن بگویند و با دیگر گروه‌های قومی محشور شوند و هر روز در مراسم صبحگاه وفاداری خود را به شاه، پرچم و دولت اعلام کنند. در واقع یکی از اهداف طراحی این قانون تبدیل روستاییان و ایلات به شهروند بود.^{۳۴} همانطور که در قسمت-های قبل ذکر شد آگاهی از مرزهای جغرافیایی و شکل‌گیری تصویری از کشور در قالب مرزهای سیاسی و ملی یکی از اهداف این طرح بود.^{۳۵}

می‌توان گفت رضاشاه توانست با ترکیب عناصر فرهنگ ملی، دینی و غربی، هویت ملی جدیدی را خلق کند و در نهایت شکاف‌ها و گسست‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را تعدیل کند.

بلکه با برداشتی ظاهری و سطحی از نوسازی، افراط در ملی‌گرایی باستان‌گرایانه، ستیز با مذهب و حاملان آن و نیز سرکوب گروه‌های قومی مختلف، اسباب عمیق‌تر شدن این شکاف‌ها را در درون جامعه ایران فراهم کرد.^{۳۶} به طوری که بعد از سقوط پهلوی اول گفتارهای هویتی بومی، محلی و زبانی جامعه ایرانی مجال حضور و عرض اندام یافتند و این امر به تضعیف وحدت ملی منجر گردید، که از آن جمله می‌توان از اعلام خودمختاری آذربایجان توسط جعفر پیشه‌وری و خودمختاری کردستان توسط قاضی محمد یاد کرد. در این جمهوری‌ها، زبان بومی و محلی به عنوان زبان رسمی یاد شد و برابری حقوق همه مردم، اعم از کردها، آذری‌ها، لرها، ارامنه‌ها و... مورد تأکید قرار گرفت.

مبانی و مولفه‌های هویت ملی ایرانیان

درباره عناصر شکل دهنده و سازنده هویت ملی ایرانی در آثار گوناگون سخن به میان آمده است. با این همه بیشتر این آثار نگرشی تقلیل‌گرایانه داشته‌اند، یعنی تنها به بخشی از عوامل سازنده هویت ملی از جمله دین، نقش اساطیر و تاریخ باستانی ایران، زبان و... توجه کرده و عناصر دیگر آن را نادیده گرفته‌اند. باید توجه داشت که عناصر سازنده هویت ملی ایرانی، عواملی هستند که در وهله نخست جنبه پایدار داشته و در طول چندین هزاره همچنان نقش اساسی در تداوم سرزمینی و سیاسی آن بازی کرده‌اند و برخی عناصر نیز در طول دوران‌های تاریخ ایران دگرگون شده و به شکل‌های جدید جلوه‌گر گشته‌اند. با این همه حتی عارضی‌ترین عناصر شکل دهنده هویت ملی ایرانی از قدمت بسیار زیاد برخوردارند و حداقل مدت ۱۴ قرن از زمان ورود آنها به چهارچوب عناصر سازنده هویت ملی ایرانی می‌گذرد. برخی عناصر عارضی هویت ملی ایرانی همچون زبان فارسی در واقع خود شکل تکامل یافته زبان‌های کهن‌تر ایرانی است و بدین ترتیب در عرصه عناصر پایدار سازنده هویت ملی ایرانی قرار می‌گیرد. مهمترین عناصر سازنده هویت ملی ایران را می‌توان برحسب تداوم و اهمیت به شرح زیر دانست:

زبان فارسی: علی‌رغم وجود زبان‌های قومی هند و اروپایی (همچون کردی) و یا غیر هند و اروپایی (همچون ترکی و عربی) در طول تاریخ ایران در کنار زبان فارسی، از آنجا که تمامی میراث ادبی، تاریخی، عرفانی، دینی و فلسفی اندیشه ایرانی، و نیز اکثر کتاب‌های نظم و نثر مربوط به تاریخ و اساطیر ایران به زبان فارسی نوشته شده است، این زبان را می‌توان یکی از ارکان عمده هویت ملی ایرانی به شمار آورد که البته تا قبل از دوران مشروطه سیاست تحمیلی خاصی برای ترویج آن نداشتند.

با ورود اندیشه‌های ناسیونالیستی به ایران در دوران مشروطه به بعد زبان در ایران تبدیل به یک مسئله سیاسی شد. در پروژه هویت‌سازی ملی تجددگرایان، زبان فارسی رکن اصلی ملیت ایرانی را تشکیل می‌داد. زبان فارسی در پروژه هویت‌سازی، «خودی» محسوب می‌شد، که اغیار و بیگانگی و موجودیتش را تهدید می‌کردند. دستگاه غیریت‌سازی، همه زبان‌های غیرفارسی را غیر زبان ملی ایرانیان در نظر می‌گرفت. می‌توان گفت که «غیر» و دیگری، زبان ترکی و عربی است که باید تمام نشانه‌ها و جای پای آن را در زبان فارسی زدود، و در مرتبه بعد، گویش به این زبان‌ها را محو و نابود کرد. چنانچه محمود افشار یزدی به صراحت اعلام می‌کند: «...مطلب از دو حال خارج نیست آذربایجانی، یا ایرانی هست یا نیست اگر هست ترک نمی‌تواند باشد.»^{۳۷} " ... بدین ترتیب فارسی به زبان رسمی آموزش کشور تبدیل و آموزش به زبان‌های محلی و انتشار کتاب و روزنامه به زبان غیرفارسی ممنوع شد.^{۳۸} سیاست یکسان‌سازی زبانی و نفی زبانهای دیگر ایران در راستای ایجاد و تقویت هویت ملی در دوره پهلوی اول شدت افزون تری یافت.

(۱) تاریخ ایران: یکی از عمده‌ترین عناصر سازنده هویت ملی ایرانی است. چرا که بیانگر آغازین دوران‌های شکل‌گیری روح جمعی و دیرینه بودن هویت ملی ایرانی است. در پیشینه‌سازی پروژه هویت‌سازی، ایرانی چند دوره مهم را به عنوان دوران افتخار پشت سر گذاشته است: نخست، عصر باستانی که «بهشت گمشده ایرانی» است؛ دوم، دوران «تجدید استقلال ایران» که دوره‌های طاهریان، صفاریان و سامانیان را در بر می‌گیرد و سوم عصر «تجدید ملیت ایران» که روزگار سلطنت صفویان را شامل می‌شود.^{۳۹} تاکید روشنفکران بر تاریخ ایران باستان به عنوان مولفه هویت ایرانی و پایه‌گذاری پروژه ملت‌سازی در دوره پهلوی اول و دوم بر ستون تاریخ ایران باستان و تلاش آنها برای اسلام‌زدایی از هویت ایران و خالص‌سازی تاریخ ایران منجر به این امر شده که محققان و پژوهشگران ناسیونالیسم باستان‌گرایانه را برای نامگذاری پروژه هویت ملی ایران این دوران انتخاب نمایند. اصولاً تاریخ ایران از دو بخش عمده اساطیری و تاریخی تشکیل شده است و این دو بخش در آثار تاریخی مربوط به ایران به خوبی جلوه‌گر شده است. به گفته هینلز آنجا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌مانند اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند.^{۴۰} اساطیر ایرانی، که بعدها در بخش‌های عمده شاهنامه فردوسی گردآوری شده و پیش از آن در خدای نامکها و آیین نامکهای پیش از اسلام و در کتابهای دینی ایرانیان تجسم یافته بود، نقش بسیار اساسی و شاید مهمتر از بخش تاریخی آن، در بازسازی سیاسی جامعه ایرانی و تداوم سرزمینی و تاریخی آن بازی کرده‌اند. شاهنامه و اساطیر

همواره عاملی برای وحدت ملی ایران بوده یا نوروژ که با گذشت هزاران سال هنوز عامل پیوستگی فرهنگی در حوزه تمدنی ایران است. به هر روی، تاریخ ایران از دوران نخستین آن تا به امروز شکل دهنده نگرش و شخصیت ایرانی بوده و بنیان مهمی برای شناخت هویت آنان به شمار می‌رود.

۲) سرزمین و جغرافیای ایران: ایران از روزگاران باستان تاکنون همیشه پیوند ناگسستنی با سرزمینی داشته است که در متون کهن مذهبی اوستایی از آن با عنوان «ایرانویج» (ائیران ویجه) و بعدها «ایران زمین» یاد می‌شده است. در واقع براساس آثار تاریخی و اسطوره‌های ایران، تاریخ کشور همیشه با تلاش به منظور حفظ مرزهای ایران ویجه و ایران زمین در دوره باستانی و ممالک محروسه ایران در دوران پس از صفویه همراه بوده است. مفهوم «کشور» که معنای گسترده‌تری از وطن دارد و علاوه بر پیوندهای عاطفی، پیوندهای سیاسی ایرانیان را با سرزمین خود مشخص می‌کند، از دوره باستان به بعد برای ایرانیان پیام‌آور محدوده‌های جغرافیایی و مرزهای ایران بوده است. برخلاف برخی دیدگاه‌های پست‌مدرن یا نگاه‌های ایدئولوژیک قوم‌گرایانه، ایران به مثابه یک مفهوم جغرافیایی و یا به مفهوم "کشور"، مخلوق دوران مدرن نیست، بلکه از دیربگام یک پدیده «سرزمینی» را تداعی کرده است. جرار دنیولی، برجسته‌ترین پژوهشگر ایران‌شناس نیمه دوم قرن بیستم، در اثر برجسته خود به نام ایده ایران نشان می‌دهد که چگونه «ایران» به مثابه یک مفهوم قومی از دوران هخامنشیان و به مثابه یک مفهوم هویتی سرزمینی از اواسط دوران اشکانی برای ایرانیان معنا پیدا کرد و با ظهور دودمان ساسانی رسمیت یافت.^{۴۱} بسیاری از شعرا و نویسندگان ایرانی پس از اسلام همین مفهوم سرزمینی را در قالب اشعار حماسی به ایرانیان زمان خود منتقل کردند و همچون فردوسی در بیت‌های «چو ایران میباشد تن من مباد...»، مفهوم جغرافیایی هویت ایرانی را با موجودیت ایرانیان یکسان دانستند. برخی از شعرای دیگر ایرانی همچون نظامی گنجوی ایران را به منزله یک واحد سرزمینی قلب زمین خوانده‌اند

۳) دین: یکی دیگر از عناصر اصلی هویت ایرانیان که همواره به عنوان یکی از مشخصه‌های جامعه ایرانی بوده دین و اعتقادات مذهبی بوده است که نقش مهمی در هویت ملی ایرانی و تداوم سرزمینی کشور داشته است. در ایران قبل از اسلام قبل از میتراپیسم، زرتشت و ... به بخش مهمی از هویت ایرانی تبدیل شد و ایرانیان نیازهای معنوی خود را از طریق عمل به احکام آن برآورده می‌کردند. با ظهور اسلام، دین زرتشت موقعیت پیشین خود را از دست داد و اکثریت ایرانیان آیین جدید

را پذیرفتند و اسلام به عنصر اساسی هویت ایرانی تبدیل شد. با روی کار آمدن صفویان در کنار مذهب شیعی، عناصر ایرانی- ملی در هویت ایرانیان از اهمیت برخوردار شدند. به طوری که می‌توان ادعا نمود هویت ایرانی شیعه جایگزین امت اسلامی گردید. نخبگان فکری و ابزاری و سیاست‌های هویتی حکومت، از دوران مشروطه به بعد بویژه در دوران پهلوی اول و دوم سعی بر دین(اسلام)زدایی از هویت ملی ایرانی را داشتند. اما در دوره حکومت جمهوری اسلامی مذهب شیعه و دین اسلام به عنوان ستون اصلی هویت ایرانی معرفی و حمایت شده‌اند. تقابل ظاهری میان دین اسلام با ملیت ایرانی و میراث باستانی آن زمانی شروع شد، که دین یا ملیت به ابزار سیاسی و ایدئولوژیک نظام‌های سیاسی(پهلوی دوم و جمهوری اسلامی) تبدیل شد و از آنها برای تحکیم اقتدار و گسترش مشروعیت بهره‌برداری به عمل آمد. خود این ابزاری شدن و سیاسی شدن دین یا میراث ملی ایرانی عامل اصلی کاهش‌گرایی هویتی نیز هست، چرا که بهره‌برداران از عنصر ملیت و ایرانیت به نفی اهمیت دین می‌پردازند و بهره‌برداران از دین به مثابه ابزار مشروعیت و اقتدار، به نفی ایرانیت و میراث فرهنگی، تاریخی و باستانی آن دست می‌زنند.

نتیجه‌گیری

هویت ملی ایرانیان به عنوان ماحصل خودآگاهی نسبت به انباشتی تاریخی از تجربه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، سرزمینی بنام ایران، مانند سایر کشورهای جهان پدیده‌ای مدرن است که به تدریج بعد از ارتباط ایران با غرب به ویژه بعد از شکست‌های متعدد از روس‌ها و اعزام نخبگان ایرانی و پیدایی مشکله هویت در نزد این افراد، در ایران پدیدار گردید. از آن زمان تا قبل از شروع دوره مورد نظر پژوهش حاضر(قابل تعمیم به دوران بعد از ۱۳۳۲ تاکنون نیز می‌باشد) سه منبع همواره در تعیین رویکردهای توصیفی و تجویزی(سیاست‌های هویتی) هویتی در سطح ملی در میان روشنفکران و دستگاه حکومتی نقشی تعیین کننده داشته‌اند: (۱) ایران(هویت سرزمینی و تاریخی)؛ (۲) اسلام(هویت معنوی، اعتقادی و جهان‌بینی وسیع)؛ (۳) مدرنیته و لیبرالیسم غرب(منبعی فلسفی با کاربردهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی)

در وضعیتی که هر کدام از منابع مذکور محور تعریف هویت ملی قرار گیرند نوع تلقی‌ها از مولفه‌های هویت ملی و سیاست‌های هویتی متفاوت خواهد بود. در ابتدای مطرح شدن هویت ملی، از آنجایی که حاملان و مبتکران ایده هویت ملی در ایران افراد تحصیل کرده غرب بودند و تحت‌تاثیر

تجدد غرب، به ارائه الگوی هویتی پرداختند که تجدد و غرب محور اصلی آن بود و الگوی آنها در اکثر پژوهش‌ها به غرب‌گرایی یا تجددگرایی شهرت یافته که در شاخص‌ها و مولفه‌های هویت ملی از نظر اینان اسلام به عنوان مانع توسعه قلمداد شده و باید حذف گردد. خط و زبان به عنوان دو مولفه اصلی هویت ملی ایران دستخوش تغییراتی مانند تغییر الفبا و پالایش کامل زبان فارسی از واژه‌های عربی می‌شد و سایر مولفه‌های بومی ایرانی که در تضاد با تجدد بود، باید کنار گذاشته و بدون هیچ‌گونه چون و چرا جایگزین آن از غرب وارد می‌شد. الگوی غالب دوم که می‌توان آنرا حاصل دیالکتیک الگوی اول (تجددگرایی) و ساختار سنتی جامعه دانست. الگویی است که محوریت با ایرانیت است هر چند که محورهای دیگر در راستای تقویت محور اصلی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. این الگوی هویتی به الگوی باستان‌گرایانه شهرت یافته است. ویژگی بارز این الگو تلاش مجربانش برای حذف دوره اسلامی تاریخ ایران و آثار آن از فرهنگ ایرانیست.

در نهایت باید گفت که از نظر اکثر صاحب‌نظران، هویت ملی در ایران مانند سایر کشورهای جهان پدیده‌ای مدرن محسوب می‌شود و عمری به درازای یک سده دارد. البته این بدین معنا نیست که در کشوری مانند ایران با تاریخچه‌ای کهن و باستانی هیچ‌گونه هویت ایرانی و حس وطن دوستی وجود نداشته است، بلکه پژوهش حاضر به این نتیجه رسیده است که با توجه به مدرن بودن پدیده‌ای بنام ملت و گسست‌های هویتی که بعد از ورود اسلام به ایران به شیوه‌های مختلف در ایران رخ نمود، نمی‌توان از کهن بودن ملت و هویت ملی در ایران سخن گفت. از جمله عواملی که سبب این گسست شدند، اهمیت و اولویت امت اسلامی بجای ایرانی بودن و به تبع آن ضعف و به حاشیه رفتن مولفه‌های هویت ایرانی و همچنین در بعضی دوره‌ها حکومت چندین دولت بر قلمرو سرزمینی ایران که مانع از گسترش و پوشش حس ملیت و ایرانی بودن در دایره سرزمینی ایران بوده است. اما نمی‌توان به طور کامل منکر وجود هویت ایرانی شد که احمد اشرف از آن به هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانی یاد می‌کند. این نگرش به عنوان رویکردی میانه به تاریخچه هویت ملی در ایران شناخته می‌شود. رویکردی که در یک طرف آن پان ایرانیست‌ها و دیرینه‌گرایان قرار دارند که معتقد به باستانی بودن هویت ملی در ایران هستند و تفکری دیگری که در ضدیت با آن می‌باشد و وجود هرگونه گذشته تاریخی هویت قبل از مشروطه را رد می‌کنند.

پی نوشت ها

- ^۱ بیگدلی، علی (۱۳۹۰). **دولتهای مدرن و هویت ملی**. ص. ۱۲.
- ^۲ قهرمانپور، رحمان (۱۳۹۲). "امنیت فصل مشترک سیاست های هویتی و روندهای هویتی اجتماعی"، **پژوهشنامه هویت اجتماعی** ۲، ص. ۴۲.
- ^۳ Connolly, William (2002), **Identity / Difference**. USA: University Of Minesota Press, p14.
- ^۴ Carrithers, M. And Others (1985), **the Category Of The Person**. Cambridge: Cambridge, p.8.
- ^۵ D. Fearon, James (2009), **What Is Identity (As We Now Use The Word)**, p.11.
- ^۶ شیخاوندی، داور (۱۳۷۹)، **تکوین و تنفیذ هویت ایرانی**، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ص. ۱۳۰.
- ^۷ Castells, Manuel (2010), **the Power of Identity, the Information Age Economy, Society, and Culture**, United Kingdom: John Wiley & Sons Ltd, p.63.
- ^۸ امینیان، بهادر (۱۳۸۶)، "تاثیر هویت ملی در پیوند نسلی"، **فصلنامه جوانان و مناسبات نسلی**، شماره اول، ص. ۷۱.
- ^۹ قاسمی، علی اصغر و ابراهیم آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰)، "نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران"، **فصلنامه راهبرد**، ص. ۱۱۶.
- ^{۱۰} اشرف، احمد (۱۳۹۰)، "هویت ایرانی به سه روایت"، ترجمه: حمید احمدی، **ایران نامه**، سال بیست و چهارم، ص. ۶.
- ^{۱۱} قاسمی، علی اصغر و ابراهیم آبادی غلامرضا (۱۳۹۰) "نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران"، **فصلنامه راهبرد**، ص. ۱۱۶.
- ^{۱۲} احمدی، حمید (۱۳۸۲)، "هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ"، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال چهارم، شماره ۱، ص. ۱۵.
- ^{۱۳} اشرف، احمد (۱۳۹۰)، **هویت ایرانی به سه روایت**، ترجمه: حمید احمدی، **ایران نامه**، سال بیست و چهارم، ص. ۹.
- ^{۱۴} شعبانی، امامعلی (۱۳۸۹)، **مولفه های هویت ملی ایرانیان**، جام جم (ویژه نامه ایام: تاریخ معاصر)، شماره ۶۱، نهم مهرماه، ص. ۱۱.
- ^{۱۵} اشرف، احمد (۱۳۹۰)، "هویت ایرانی به سه روایت"، ترجمه: حمید احمدی، **ایران نامه**، سال بیست و چهارم، ص. ۲۰.
- ^{۱۶} کچویان، حسین و محمدرضا جوادی یگانه (۱۳۸۵)، "دوره اول هویت یابی ایرانی (پیدایی مساله هویت و نفی خود)"، **نامه پژوهش فرهنگی**، ص. ۵.
- ^{۱۷} همان، ۹، ۴.

- ^{۱۸} تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، "روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۵، ص. ۱۶۹.
- ^{۱۹} باوند، هرمیداس (۱۳۷۹)، "سیر تحول تاریخی هویت ملی در ایران از اسلام تا به امروز"، فصلنامه **مطالعات ملی**، سال دوم، شماره ۱۵.
- ^{۲۰} اکبری، محمدعلی (۱۳۸۵)، **تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص. ۱۲۱.
- ^{۱۱} تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، "روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی"، فصلنامه **مطالعات ملی**، سال دوم، شماره ۵، ص. ۱۷۲.
- ^{۲۲} کبیری، افشار (۱۳۸۹)، "بررسی تحولات تاریخی هویت ملی در ایران"، پژوهشنامه هویت (۳)، ص. ۱۶۷.
- ^{۲۳} نظری، علی اشرف (۱۳۸۶)، "هویت مدرن و ظهور گفتمان مشروطیت در ایران"، فصلنامه **مطالعات ملی**، ۳۲، سال هشتم، شماره ۴، ص. ۱۴۲.
- ^{۲۴} تقی‌زاده، اکبر (۱۳۹۱)، **اقوام ایرانی و قومیت در کتاب‌های درسی مقطع ابتدائی دوره پهلوی اول**، ص. ۱۵.
- ^{۲۵} تریان، امین (۱۳۹۰)، **ایجاد کانون‌های ناسیونالیستی در عصر رضاشاه پهلوی**.
- ^{۲۶} نظری، علی اشرف (۱۳۸۶)، "هویت مدرن و ظهور گفتمان مشروطیت در ایران"، فصلنامه **مطالعات ملی**، ۳۲، سال هشتم، شماره ۴، ص. ۱۵۳.
- ^{۲۷} نائیبان، جلیل و قلی‌زاده، محرم (۱۳۸۹)، "نقش سیاست‌های فرهنگی دوره رضاشاه در وضعیت آموزش و پرورش تبریز"، **جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**، سال اول، شماره دوم، ص. ۹۸.
- ^{۲۸} جلال‌پور، شهره (۱۳۹۱)، "تحلیل تغییر اسامی شهرهای ایران در دوره پهلوی اول و نقش فرهنگستان ایران"، فصلنامه **گنجینه اسناد**، سال ۲۲، دفتر ۴، ص. ۴۷.
- ^{۲۹} زریری، رضا (۱۳۸۴)، "تجددگرایی و هویت ایران در عصر پهلوی"، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، سال ۴، شماره ۴۰، ص. ۱۰.
- ^{۳۰} تقی‌زاده، اکبر (۱۳۹۱)، **اقوام ایرانی و قومیت در کتاب‌های درسی مقطع ابتدائی دوره پهلوی اول**، ص. ۱۰.
- ^{۳۱} آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، **تاریخ ایران مدرن**، ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ص. ۱۷۸.
- ^{۳۲} آشنا، حسام‌الدین (۱۳۷۶)، **سیاست فرهنگی ایران در دوره رضاخان**، در **آمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی**، (مجموعه مقالات)، ص. ۸۸.
- ^{۳۳} مسگر، علی اکبر (۱۳۸۸)، "نهادهای هویت‌ساز در دوره پهلوی اول: نمونه (سازمان پرورش افکار)"، پیام بهارستان، شماره ۳، ص. ۵۴۰.
- ^{۳۴} آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، **تاریخ ایران مدرن**، ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ص. ۱۵۱.

³⁵ Wilcox, v.(2011), Encountering Italy: military service and national identity during the first world war, **bulletin of Italian politics**.vol.3,N.2, p.299.

³⁶ زریری، رضا(۱۳۸۴)، "تجددگرایی و هویت ایران در عصر پهلوی"، **ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر**، مجله زمانه، سال ۴، شماره ۴۰، ص ۱۰.

³⁷ مرشدی زاده، علی(۱۳۸۴)، **روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی**، تهران: نشر مرکز، ص ۱۷۶.

³⁸ برتون، رولان(۱۳۸۷)، **قوم شناسی سیاسی، ترجمه: ناصر فکوهی**، تهران: نشر نی، ص ۱۸۹.

³⁹ اوزکریملی، اوموت(۱۳۸۳)، **نظریه‌های ناسیونالیسم**، مترجم: محمد علی قاسمی، تهران: موسسه مطالعات ملی، ص.۲۶.

⁴⁰ منشادی، مرتضی(۱۳۸۹)، "پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان"، **فصلنامه مطالعات ملی**، ۴۱، سال ۱۱، شماره ۱، ص.۴۰.

⁴¹ احمدی، حمید(۱۳۸۲)، "هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ"، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال چهارم، شماره ۱، ص.۲۰.

